

یادداشت

ماهیت حقوقی پول پیش در اجاره‌نامه

سیدحمیدمیرانوری‌هشجین

کارشناس ارشد حقوق ثبت اسناد و املاک

قرارداد اجاره از قراردادهای پرکاربرد در پیوندهای اجتماعی و اقتصادی است. در بسیاری از قراردادهای اجاره، افزون بر اجاره‌بهای ماهانه، مبلغی نیز از سوی مستاجر به مؤجر پرداخت می‌شود. این مبلغ در برخی از گفت‌وگوهای روزمره «پول پیش» نامیده می‌شود و در قراردادها شاید به شکل «ودیعہ»، «قرض الحسنه» یا «تضمین» نوشته شود. گوناگونی این عقدها گاه مایه پیچیدگی در بررسی ماهیت حقوقی مبلغ یادشده می‌شود؛ زیرا عقودیه که طرفین در قرارداد برمی‌گزینند، به‌تنهایی تعیین‌کننده ماهیت حقوقی آن پیوند نیست. آنچه ارزشمند است، توافق درست، شکل پرداخت و قصد طرفین و نیت و بهره‌وری از پول و تعهدی است که بر عهده طرفین است. از این‌رو، این پرسش پیش می‌آید که آیا مبلغی که مستاجر به مؤجر می‌پردازد و مؤجر متعهد است در پایان پیوند اجاره، آن را به مستاجر بازگرداند، به‌درستی «ودیعہ» به معنای حقوقی آن است یا اینکه در بسیاری از موارد، ماهیت آن به قرض یا قرض‌الحسنه نزدیک‌تر است؟

ودیعہ

ماده ۶۰۷ قانون مدنی، ودیعہ را قراردادی می‌داند که به موجب آن، یک نفر مال خود را به دیگری می‌سپارد تا آن را به شکل رایگان نگهداری کند. بنابراین ماده بنیادین در عقد ودیعہ، سپردن مال برای نگهداری است. شخصی که مال را دریافت می‌کند، همواره امین است و وظیفه او نگهداری از همان مال به همان شکل نخست و برگرداندن آن برابر قانون به صاحب آن است. به هر روی، در قرارداد اجاره ساختار پول پیش همواره متفاوت است. در بسیاری از قراردادهای اجاره، مؤجر مبلغ را برای نگهداری از آن دریافت نمی‌کند، بلکه مبلغ در اختیار مؤجر قرار می‌گیرد تا بتواند از آن سود ببرد و در پایان قرارداد برابر توافق، مبلغ را به مستاجر برگرداند. این تفاوت، از دیدگاه بررسی حقوقی اهمیت دارد.

قرض

برابر ماده ۶۴۸ قانون مدنی، قرض قراردادی است که به موجب آن، یکی از طرفین مقدار معینی از مال خود را به طرف دیگر تملیک می‌کند و طرف مقابل موظف می‌شود مثل آن را از حیث مقدار، جنس و وصف برگرداند. در قرض، مال به گیرنده داده می‌شود و او می‌تواند از آن بهره ببرد؛ گرچه باید در زمان مقرر، مثل و شبیه آن را بازگرداند. این ویژگی شباهت بسیاری با چگونگی مبالغ موسوم به «پول پیش» در قراردادهای اجاره دارد. برای نمونه، اگر مستاجر مبلغ صد میلیون تومان به مؤجر پرداخت کند و توافق شود که مؤجر در پایان قرارداد همین مبلغ را به مستاجر برگرداند، در واکاوی حقوقی می‌بایست بررسی شود که آیا این مبلغ به‌درستی برای نگهداری نزد مؤجر قرار گرفته تا خود آن مبلغ بدون هیچ تغییر و بهره‌برداری بازگردانده شود (ودیعہ) یا اینکه مؤجر آن را دریافت کرده تا بتواند از آن بهره‌برداری کند و سپس معادل آن را برگرداند (قرض الحسنه). قانون روابط مؤجر و مستاجر مصوب ۱۳۷۶ در ماده ۴ با صراحت این مبلغی سخن گفته است که مؤجر شاید به نام‌های ودیعہ، تضمین، قرض الحسنه، سبغی سند تعهدآور یا موارد همانند از مستاجر دریافت کند. بنابراین، نمی‌توان ادعا کرد که قانون‌گذار واژه عقد «ودیعہ» را در روابط اجاره به رسمیت شناخته است. در بررسی روشن‌تر، این است که قانون، آثار وژی‌ای برای پولی که مؤجر از مستاجر دریافت کرده، در نظر گرفته است، اما نام برگزیده به‌تنهایی پاسخ کامل به ماهیت حقوقی آن پول را نمی‌دهد. برابر قانون یادشده، اگر مؤجر مبلغی را به نام ودیعہ، تضمین، قرض الحسنه یا مواردی مشابه از مستاجر دریافت کرده باشد، تخلیه و تحول مورد اجاره به مؤجر، وابسته به بازگرداندن پول دریافتی است. این حکم بیانگر آن است که قانون‌گذار برای این مبلغ، در پایان پیوند اجاره، حق بازپس‌گیری مستاجر را بر چرسه می‌داند. همچنین اگر مؤجر مدعی ورود آسیب و زیان به مورد اجاره یا نپرداختن اجاره‌بها و برخی هزینه‌های کارکردی باشد و بخواهد از محل پول یادشده آن را بازگرداند، قانون تشريفات روشنی را برای آن پیش‌بینی کرده است. «ودیعہ» در عرف معاملات ملکی و بیشتر مردم هرازگاهی در نامه‌های اداری، بانکی و... با عقد ودیعہ در قانون مدنی یکسان نیست. این امر مایه پیچیدگی عقد ودیعہ در قرارداد اجاره به نام پول پیش می‌شود. گاهی نیز بانک‌ها، وام بانکی مستاجری را به نام وام ودیعہ بیان می‌کنند که این نام‌گذاری از دیدگاه حقوقی می‌تواند مورد ایراد قرار گیرد. آنچه آشکار است مستاجر این وام را برای بهره‌برداری به نام پول پیش به مؤجر می‌پردازد و مستاجر مبلغی بیشتر (تا بهره بانکی) به شکل دیگر آن را به بانک برمی‌گرداند. به‌راستی فیزیک پولی که برگردانده می‌شود شباهتی به فیزیک پول دریافتی ندارد. همچنین مؤجر گاهی مبلغ یادشده را برای تضمین اجاره‌بها و خسارت‌های احتمالی در قرارداد شرط می‌کند که به این روش کاربرد عقد ودیعہ در قرارداد دچار پیچیدگی می‌شود؛ زیرا مبلغ دریافتنی ودیعہ تنها می‌تواند نزد امین (مؤجر) نگهداری شود و در زمان مقرر به صاحب آن به همان شکل نخست بازگردانده شود. با نگرش به قصد و نیت بدم نجات دهم، احتمالاً درک این موضوع برای دیگرانی که به آن دچار نشده‌اند یا مثلاً مردان اصلا عادی نباشد. نتوانند بفهمند و حتی بگویند این میزان زاری با امر واقع ارتباطی ندارد، اما من برای آینده‌ای گریه می‌کردم که پیش‌تر همیشه خیال می‌کردم هر وقت بخواهم می‌توانم به سراغش بروم. اما بازی عوض شده بود. یک اتفاق دیگر برای من و بدنم تصمیم گرفته بود و من دیگر هیچ عاملیتی نداشتم. شاید دیگران نتوانند درک کنند چنین موضوعی چگونه می‌تواند بر درک یک انسان از هویتش اثر بگذارد، اما این تجربه با من چنین کرده بود. خودم، وجودم و هویتم را گم کرده بودم. انگار دیگر یک زن کامل نبودم و همه اینها تحت تأثیر شکلی بود که زن بودن در ذهن من تعریف شده بود؛ اینکه یک زن، انسانی است دارای توان باروری. نمی‌توانی بچه‌دار شوی، پس دیگر یک زن کامل هم نیستی. خاطرم هست یکی از همان روزهای ابتدایی که به طور توامان غم و خشم زیادی را با خود حمل می‌کردم، تلفنی با مادرم حرف می‌زدم و او سعی داشت آرام کند. در میانه حرف‌هایش که می‌گفت: «حالا طوری نشده و تو داری زیادی خودت رو ادیت می‌کنی» از کوره در رفتم و با داد و فریاد برایش گفتم اگر این‌قدر حالم بد است تقصیر او و همه آنهایی است که همه سه دهه عمرم زن‌بودنم را با مادربودن پیوند داده بودند. من و هزاران زن دیگر شبیه من این‌گونه یاد گرفته‌اند که اگر مادر نشوند، پس دیگر هیچ ارزش وجودی برای آنها در جهان وجود ندارد و این گزاره تلخ، یکی از سهمگین‌ترین احساساتی است که زنان تجربه می‌کنند.

سبیده و زندگی مشترکی که به‌باد رفت

«اولین چیزی که تغییر کرد، رابطه جنسی‌مان بود. نه اینکه یک روز از خواب بیدار شده باشم و دیگر نخواسته باشم همسر را لمس کنم. تغییرات آرام‌آرام اتفاق افتاد؛ آن‌قدر آرام که اول خودم هم متوجه نشدم چه چیزی دارد از زندگی‌مان بیرون می‌رود. گاهی خسته بودم، گاهی بی‌خواب،

مرضیه و خداحافظی با رؤیای مادرشدن

«من ۳۱‌ساله بودم و هنوز برای بچه‌دارشدن تصمیم قطعی نگرفته بودم. درگیر کار و زندگی بودم و تلاش می‌کردم به همان حوزه خودم سامان بدهم، شغل ثابتی پیدا کنم که درآمد و بیمه داشته باشد، ازدواج کنم و با نقش جدیدم آشنا شوم. روابط انسانی پایدار داشته باشم و به طور کلی به عنوان یک بزرگسال، بتوانم به ثبات برسم. اما فکر نمی‌کردم ممکن است روزی کسی بنشیند مقابلم و بگوید شاید دیگر آن‌قدر که تصور می‌کنی فرصت نداشته باشی. از وقتی خودم را به عنوان یک زن شناخته بودم، عاشق مادرشدن بودم. دوست داشتم باردار شوم و با خودم می‌گفتم حداقل یک دختر و یک پسر به دنیا خواهم آورد. روند زندگی هم خیلی برایم عجیب پیش رفت و به نظر هم هیچ مانعی بر سر راهم قرار نداشت تا اینکه در ۳۰‌سالگی با نامنظم‌شدن دوره قاعدگی روبه‌رو شدم. فکر کردم که خاطر استرس کار و مشغله زندگی است. ابتدا زاری جدی نکردتم، اما با تکرار ماجرا به پزشک زنان مراجعه کردم. چندین آزمایش مختلف دادم تا اینکه بالاخره خبر هولناک را دادم: نارسایی تخمدان نتیجه آزمایش بود و بزرگ‌ترین پیامدش هم اینکه دیگر باید با رؤیای مادرشدن خداحافظی می‌کردم. باورم نمی‌شد در اوج جوانی و بالندگی چنین بلایی به سرم آمده است. تمام مسیر مطب دکتر تا خانه را زار زدم. نمی‌توانسم توضیح بدهم بعد از این ماجرا چطور دنیا روی سرم خراب شد. وارد یک دوره سنگین افسردگی شده بودم و حس اینکۀ دیگر توان باروری ندارم، همه هویتم را مخدوش کرده بود. همسر همراهی هم داشتم اما این موضوع برایم کافی نبود. می‌دانستم گزینه‌های دیگری برای باردار یا مادر شدن پیش‌رویم قرار دارد اما اینها خوشحالم نمی‌کرد. نمی‌توانستم از عجزی که به آن دچار شده بودم رهایی پیدا کنم.

افسردگی شروع شده بود و من حالا باید دو بیماری را درمان می‌کردم. در عرض چند هفته همه زندگی‌ام عوض شده بود. از یک سو درمان دارویی برای پساقاعدگی زودرس و از طرف دیگر داروهای اعصاب و روانی که روی خواب و کار و همه زندگی‌ام سایه انداخته بود. واقعا در عرض چندین هفته، توانایی آمده بود و من و زندگی‌ام را به ورطه ناشناخته‌ای وارد کرد. بعد از چند هفته و به توصیه دوست نزدیکی، مشاوره روانی را هم شروع کردم تا بتوانم خودم را از منجلابی که واردش شدم نجات دهم. احتمالاً درک این موضوع برای دیگرانی که به آن دچار نشده‌اند یا مثلاً مردان اصلا عادی نباشد. نتوانند بفهمند و حتی بگویند این میزان زاری با امر واقع ارتباطی ندارد، اما من برای آینده‌ای گریه می‌کردم که پیش‌تر همیشه خیال می‌کردم هر وقت بخواهم می‌توانم به سراغش بروم. اما بازی عوض شده بود. یک اتفاق دیگر برای من و بدنم تصمیم گرفته بود و من دیگر هیچ عاملیتی نداشتم. شاید دیگران نتوانند درک کنند چنین موضوعی چگونه می‌تواند بر درک یک انسان از هویتش اثر بگذارد، اما این تجربه با من چنین کرده بود. خودم، وجودم و هویتم را گم کرده بودم. انگار دیگر یک زن کامل نبودم و همه اینها تحت تأثیر شکلی بود که زن بودن در ذهن من تعریف شده بود؛ اینکه یک زن، انسانی است دارای توان باروری. نمی‌توانی بچه‌دار شوی، پس دیگر یک زن کامل هم نیستی.

خاطرم هست یکی از همان روزهای ابتدایی که به طور توامان غم و خشم زیادی را با خود حمل می‌کردم، تلفنی با مادرم حرف می‌زدم و او سعی داشت آرام کند. در میانه حرف‌هایش که می‌گفت: «حالا طوری نشده و تو داری زیادی خودت رو ادیت می‌کنی» از کوره در رفتم و با داد و فریاد برایش گفتم اگر این‌قدر حالم بد است تقصیر او و همه آنهایی است که همه سه دهه عمرم زن‌بودنم را با مادربودن پیوند داده بودند. من و هزاران زن دیگر شبیه من این‌گونه یاد گرفته‌اند که اگر مادر نشوند، پس دیگر هیچ ارزش وجودی برای آنها در جهان وجود ندارد و این گزاره تلخ، یکی از سهمگین‌ترین احساساتی است که زنان تجربه می‌کنند.



عکس معرفی نیکون Nurbhana

در ادامه بررسی بحران پساقاعدگی زودرس، تعدادی از زنان، تجربه‌شان را با «شرق» در میان گذاشتند

از پایان رؤیای مادری تا جدایی و سکوت

نیلوفر حامدی: انتشار گزارش «زودتر از موعد، دوتر از تصور» بحرانی پنهان درباره سلامت زنان ایرانی را به بحث کشاند. منویاز یا پساقاعدگی که جز، موضوعات مسکوت‌مانده در حوزه بهداشت و سلامت نمی‌است و زنان ایرانی با مایگینی بالاتر از سایر کشورهای جهان، به شکلی زودرس با آن مواجه می‌شوند. چندین ماه درگیری برای نگارش این گزارش نشان داد هم دستگاه‌های درمان و بهداشت کشور در این بخش کم‌کاری کرده و اطلاعات و آمار و پژوهش‌های قابل

گاهی بدنم آن قدر بی‌قرار بود که فقط می‌خواستم شب زودتر تمام شود. پس از تجربه منویاز زودرس در ۳۸ سالگی، یکی از دردناک‌ترین تجربه‌های بدنم، خشکی واژینال بود که باعث شکنجه‌ای در زمان نزدیکی می‌شد. تنش فکری و تغییرات خلق‌وخو هم به این وضعیت اضافه شده بود و نمی‌توانم منکر آن شوم که توان گفت‌وگوی بدون دعوا را با همسرم نداشتم. اما او هم فاقد درک و همدلی بود. به نظرش اتفاق عجیبی نیفتاده بود و من بودم که «شلوغش می‌کردم». ۳۸ سال داشتم، هنوز خودم را زنی جوان می‌دانستم که قرار بود سال‌های زیادی از زندگی مشترکش باقی مانده باشد، اما بعد از تشخیص منویاز زودرس، انگار بدنم زودتر از خودم وارد مرحله‌ای شده بود که هیچ تصویری از آن نداشتم. با تغییرات جسمی کنارآمدن به‌اندازه کافی سخت بود، اما سخت‌تر این بود که نمی‌توانستم درباره‌شان با کسی حرف بزنم، حتی با مردی که نزدیک‌ترین آدم زندگی‌ام بود.

رابطه ما هم به سردی کشید. من از اینکه مجبور شده بودم به خاطر اتفاقی که برای بدنم افتاده عذرخواهی کنم کلافه و خشمگین بودم و احتمالا همسرم هم آن‌قدر من را نمی‌فهمید و خودش را در اولویت گذاشته بود که توان درک رنج من را نداشت. احتمالا اینکه تصور می‌کرد یک زن تحت هر شرایطی باید مردش را تمکین کند هم در این وضعیت دخیل بود. انگار وظیفه داشتم همان زنی بمانم که پیش از بیماری بودم، حتی اگر خودم هنوز نمی‌دانستم چطور باید با این بدن تازه زندگی کنم.

مدتی گذشت تا دیگر نه‌فقط از رابطه جنسی، که از نزدیک‌شدن به او هم می‌ترسیدم. کمتر حرف می‌زدیم، خیلی روزها حتی یک وعده غذا هم با هم نمی‌خوردیم. وقتی او بود من نبودم و برعکس. از اینکه مدام مجبور باشم خودم را برایش توضیح دهم خسته شده بودم. اول غم و خشم داشتم و به مرور این احساس تبدیل به بی‌زاری شد و نفهمیدم دقیقا چه روزی احساس بی‌تفاوتی جای همه چیز را گرفت. اما روزی که مطمئن شدم به من خیانت می‌کند، هم‌زمان فهمیدم که این زندگی دیگر معنی خودش را از دست داده است، چون تنها احساسی که در آن لحظه تجربه کردم، یک کرختی کامل بود.

مدت‌ها بعد از آن، هر بار که به خودم در آینه نگاه می‌کردم، دنبال نشانه‌ای می‌گشتم که شاید علت این اتفاق را توضیح بدهد. یک نقص بدنی همه زندگی من را درگیر کرده بود. با خودم فکر می‌کردم اگر تغییر بدنیم نکرده بود، اگر هنوز مثل قبل میل داشتم، اگر آن شب‌ها او را پس نمی‌زد، آیا باز هم خیانت می‌کرد؟ این سؤال‌ها بیشتر از هر چیزی خسته‌ام می‌کردند، چون هیچ جوابی نداشتم. فقط مرا وادار می‌کردند مسئولیت انتخاب او را هم به دوش بکشم. زمان برد تا یاد گرفتم بدنم تقصیری نداشت؛ تا بتوانم خودم را با همه نقض‌هایش دوست داشته باشم. اعتمادی که این اتفاق از من سلب کرد، زمان برد تا دوباره ساخته شود اما رد زخمش تا همیشه بر بدنم خواهد ماند».

غزال و رازی سرب‌به‌مهر

«۳۴ سالم بود که رحم و هردو تخمدانم را با جراحی برداشتند. هنوز وقتی به آن روزها فکر می‌کنم، یاد می‌آید جقدر همه‌چیز سریع اتفاق افتاد؛ از روزهایی که نمی‌دانستم دقیقا چه مشکلی دارم تا وقتی که روی تخت بیمارستان دراز کشیده بودم و می‌دانستم وقتی به خانه برگردم، دیگر بدنم همان بدن سابق نیست. چیزی که بیشتر از خود جراحی می‌ترساندم، فقط درد و دوران نقاهت نبود؛ به این فکر می‌کردم که بعدش چه می‌شود، چه روزهایی در من تغییر می‌کند و چطور باید با این تغییرات زندگی کنم، بی‌آنکه همه اطرافیانم از آن باخبر شوند. از همان ابتدا تصمیم گرفتم به خانواده همسرم چیزی نگویم، نه اینکه رابطه‌مان خیلی بد باشد یا هر روز با هم درگیری داشته باشیم، مسئله این بود که شناختی که از بعضی از آنها داشتم، اجازه نمی‌داد با خیال راحت درباره چیزی حرف بزنم. می‌ترسیدم یک روز بر میهمانی، سر سفره یا وسط یک بحث معمولی، کسی جمله‌ای بگوید که شاید از نظر خودش شوخی باشد، اما برای من تبدیل شود به چیزی که تا مدت‌ها نتوانم فراموشش کنم. می‌ترسیدم درباره زن‌بودنم حرف بزنم، درباره اینکه دیگر چه چیزی در من باقی مانده یا اینکه این اتفاق چه معنایی برای زندگی مشترکم دارد. شاید این کسی که چنین تجربه‌ای نداشته، این ترس اغراق‌آمیز به نظر برسد، اما من می‌دانستم بعضی حرف‌ها چطور در خانواده

نیز راه یابد.

ما گفته می‌شوند؛ با خنده، با کنایه و گاهی با این توجیه که «ما که چیزی نگفتم، شوخی کردم‌ب بابا. تو هم زیادی حساسی». نمی‌خواستم روزی برسد که مجبور باشم در برابر چنین شوخی‌ای لبخند بزنم، درحالی‌که از درون فرومی‌ریزم. فقط همسرم، خواهرم و یکی از دوستان صمیمی‌ام از ماجرا خبر داشتند. گاهی حتی به دوستم هم می‌گفتم اگر روزی اتفاقی افتاد و کسی چیزی پرسید، خودش را به ندانستن بزند. در واقع علاوه بر کنارآمدن با آنچه بر بدنم گذشته بود، باید مراقب یک راز هم می‌بودم؛ رازی که افشاشدنش می‌توانست مرا در موقعیت دفاع از خودم قرار دهد. بعد از عمل، هر بار که در جمع خانواده همسرم صحبت از بچه‌دارشدن یا آینده زندگی می‌شد، گوش‌هایم تیز می‌شد. اگر کسی از بچه حرف می‌زد، سعی می‌کردم عادی رفتار کنم. بیشتر از همه هم از سؤال‌هایی می‌ترسیدم که احتمال داشت با آن مواجه شوم؛ اینکه چرا از پیود نمی‌شوم. یا اگر درباره بچه‌دارشدن دوباره سؤال می‌کردند، چطور بحث را عوض می‌کردم؟ اگر کسی از سر کنجکاوی می‌پرسید چرا دیگر برای بارداری اقدامی نمی‌کنم، چطور باید توضیح می‌دادم مسئله برای من دیگر یک تصمیم ساده نیست؟ گاهی از اینکه مجبور بودم این‌همه حواسم به خودم‌هایم باشد، عصبانی می‌شدم. من جراحی کرده بودم؛ اتفاقی که انتخاب بود و نه چیزی که بابتش باید شرمند می‌بودم، با این حال، به‌جای اینکه تمام انرژی‌ام را صرف بهبود خودم کنم، بخشی از ذهنم مدام درگیر این بود که چه کسی چه می‌داند و اگر بفهمد چه خواهد گفت.

همسرم می‌گفت لازم نیست به حرف دیگران اهمیت بدهم، اما ماجرا برای من به این سادگی‌ها نبود. او مجبور نبود هر بار که کسی درباره بدن یک زن شوخی می‌کرد، به این فکر کند که اگر حقیقت زندگی‌اش را می‌دانستند، آیا باز هم همان حرف را می‌زدند؟ او مجبور نبود در جمعی بنشیند و وانمود کند بعضی جمله‌ها هیچ ارتباطی با زندگی شخصی‌اش ندارند. گاهی از خودم می‌پرسم اگر مطمئن بودم کسی قرار نیست درباره‌ام قضاوت کند، باز هم این‌قدر سکوت می‌کردم؟ نمی‌دانم. شاید دلم می‌خواست دست‌کم یک بار بتوانم بدون ترس از واکنش دیگران، درباره آنچه بر من گذشته حرف بزنم، نه برای اینکه کسی دلش برآیم بسوزد و نه برای اینکه مجبور شوم جزئیات پزشکی زندگی‌ام را برایش توضیح بدهم، فقط برای اینکه لازم نباشد بگویم هیچ اتفاقی نیفتاده است. من از اینکه رحم و تخمدان‌هایم را از دست داده‌ام، احساس گناه نمی‌کنم، چیزی که هنوز آزارم می‌دهد این است که چرا باید از واکنش دیگران بترسم؛ چرا باید برای محافظت از خودم، درباره تجربه‌ای که از سر گذرانده‌ام این‌همه سکوت کنم».

این داستان ادامه دارد

رابطه ما هم به مرور به سردی کشید. من از اینکه مجبور شدم به خاطر اتفاقی که برای بدنم افتاده عذرخواهی کنم کلافه و خشمگین بودم و احتمالا همسرم هم آن‌قدر من را از زندگی دارد که نیاز و ضرورت آگاهی‌رسانی به آن در حالت غیرجراحی‌م به محسوس است. زنان زیادی برای ما از نگرانی‌هایشان نسبت به درمان نوشته‌اند و موضوعی مثل هورمون‌تراپی برای آنها بیشتر محل اضطراب و نگرانی است تا یک روش پزشکی. بنابراین امیدواریم این موضوع در همین سطح باقی نماند و پژوهش و گفت‌وگو درباره آن به‌جمع‌های دانشگاهی، تحقیقاتی و حتی حلقه‌های دوستانه و خانوادگی نیز راه یابد.

خبرخوان

معدل دولتی ۹.۹۴ و غیردولتی ۱۱.۲۲

ایسنا: رئیس مرکز ارزشیابی و تضمین کیفیت نظام آموزش وپرورش در واکنش به اخبار منتشره درباره میانگین معدل مدارس دولتی و غیردولتی، با استناد به آمارهای رسمی منتشره در این باره اعلام کرد: «میانگین نمرات مدارس دولتی حدود ۱۰ و مدارس غیردولتی بالای ۱۷، ۱۱ است، بنابراین آمار اعلامی مبنی بر میانگین معدل مدارس غیردولتی بالاتر از ۱۷ است، تکذیب می‌شود و درست نیست». در پی انتشار اخباری مبنی بر میانگین معدل مدارس دولتی کشور زیر ۱۰ و مدارس غیردولتی بالای ۱۷، فولادوند، رئیس مرکز ارزشیابی و تضمین کیفیت نظام آموزش‌وپرورش با استناد به آمارهای رسمی منتشره این مرکز، خواستار توجه به تبعات اعلام آمارها و داده‌های نادرست شد و گفت: «انتشار اطلاعات اشتباهه عواقب جبران‌ناپذیری دارد». او افزود: «میانگین نمرات مدارس نمونه‌دولتی در سال ۱۴۰۵ عدد ۱۵.۸۶ و این عدد در مدارس استعدادهای درخشان ۱۷.۴۱ گزارش شده است؛ بنابراین، میانگین بالاتر از ۱۷ در این داده‌ها مربوط به مدارس استعدادهای درخشان است، نه مدارس غیردولتی». او ادامه داد: «این آمار نشان می‌دهد تعمیم میانگین نمرات یک گروه از مدارس به گروهی دیگر، بدون توجه به نوع مدرسه و داده‌های مربوط به هر گروه، می‌تواند تصویری نادرست از وضعیت آموزشی مدارس کشور ارائه دهد». به گفته او، اظهارنظر درباره عملکرد مدارس دولتی و غیردولتی، به‌ویژه در بحث کیفیت آموزش و عدالت آموزشی، نیازمند اتکا به داده‌های دقیق و تفکیک‌شده است؛ چراکه ارائه اعداد نادرست یا تعمیم آمار یک گروه به گروهی دیگر می‌تواند مبنای قضاوت‌های غیرواقعی درباره عملکرد نظام آموزشی کشور قرار گیرد.

حذف محدودیت‌های سنی اهدای خون

ایسنا: معاون اجتماعی سازمان انتقال خون با بیان اینکه محدودیت‌های سنی اهدای خون تغییر کرده، توضیح داد: «براساس دستورالعمل‌ها، حداقل سن اهدای خون ۱۸ سال تمام بود، بنابراین سن داوطلبان اهدای خون باید ۱۸ سال و یک روز بود. در حال حاضر، آغاز ۱۸سالگی را سن شروع اهدای خون در نظر گرفته‌ایم؛ همچنین افراد ۱۷ساله با حضور و رضایت والدین خود می‌توانند اهدای خون داشته باشند». بابک یکتاپرست، با بیان اینکه ذخایر خونی در شرایط «قابل کنترل» قرار دارد، گفت: «تجربه سال‌های گذشته نشان می‌دهد میزان مراجعه برای اهدای خون در فصل پاییز کاهش می‌یابد؛ در حالی که نیاز به خون همیشگی است و به یک روز یا زمان خاص محدود نمی‌شود. کشور در شرایط خاص و بحرانی قرار دارد، به‌ویژه اینکه شرایط جنگی کنونی غیرقابل پیش‌بینی است؛ موضوعی که از ضرورت نیاز به خون حکایت می‌کند. به طور قطع، اهدای خون مستمر به پایداری ذخایر خونی کمک می‌کند». او با بیان اینکه اهدای خون منوط به با موفقیت پشت‌سرگذاشتن صاحب پزشکی است، توضیح داد: «اهدای خون منوط به این است که داوطلبان تمام شرایط اهدای خون از منظر سلامت را داشته باشند تا بتوانند خون خود را اهدا کنند. به عبارت دیگر، تمام افراد ۱۷ یا ۱۸ساله نمی‌توانند خون اهدا کنند. اگر این افراد بتوانند مراحل مشاوره پزشکی را با سلامت پشت‌سر بگذارند، می‌توانند خون اهداکنند». معاون اجتماعی سازمان انتقال خون درباره سقف سنی اهدای خون تأکید کرد: «در حال حاضر، سقف سنی برای اهدای خون وجود ندارد. پیش از این، سقف سنی اهدای خون ۶۵ سال بود اما سازمان انتقال خون مانند سایر کشورهای پیشرفته دنیا نسبت به حذف سقف سنی اقدام کرد. سن امید به زندگی در تمام کشورها افزایش یافته و همچنین باید به این موضوع اشاره کرد که الزاما تمام افراد بالای ۶۰ یا ۶۵ سال دارای ضعف بدنی نیستند». یکتاپرست ادامه داد: «این احتمال وجود دارد که افراد از نظر سنی ۶۵ساله باشند اما در سلامت کامل به سر بزنند یا سن سلامت جسمی آنها از ۶۵ سال کمتر باشد. استانداردها و شاخص‌هایی مانند سلامت افراد، عدم استفاده از داروی خاص و بی‌خطربودن اهدای خون همچنان ملاک اهدای خون است اما سقف سن اهدای خون را حذف کرده‌ایم».